

ریشه‌شناسی واژه‌هایی از گویش بختیاری

اسفندیار طاهری (استادیار دانشگاه بوعلی سینای همدان)

چکیده: بختیاری از گویش‌های جنوب غربی ایران است و به همراه دیگر گویش‌های لری و فارسی، بازمانده فارسی میانه است که خود بازمانده فارسی باستان است. در این مقاله ۴۴ واژه از گویش بختیاری ریشه‌شناسی شده است. در مورد هر واژه، نخست بر پایه شواهد موجود در خود گویش، ساخت اشتقاقی واژه و دگرگونی‌های آوایی انجام گرفته بر روی آن توضیح داده شده، سپس بر پایه برابر یا هم‌ریشه واژه در دیگر گویش‌ها و زبان‌های ایرانی و نیز زبان‌های هندواروپایی، به ریشه‌شناسی واژه و بازسازی صورت ایرانی باستان و هندواروپایی آغازین آن پرداخته شده است. واژه‌ها با تلفظ رایجشان در بختیاری گونه کوه‌رنگ آورده شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: گویش بختیاری، گویش‌های ایرانی، گویش‌های لری، کوه‌رنگ، ریشه‌شناسی، ایرانی باستان.

مقدمه

بختیاری از گویش‌های جنوب غربی ایران است، که در منطقه‌ای در غرب و جنوب غربی ایران به آن صحبت می‌شود. این منطقه از غرب به رود دز و شهرستان‌های دزفول

و شوشتر در استان خوزستان، از شمال به الیگودرز و دورود در استان لرستان، از شرق به شهرکرد و بروجن در استان چهارمحال و بختیاری، و از جنوب به استان کهگیلویه و بویراحمد محدود می‌شود. بختیاری یکی از سه گونه اصلی گویش لری است که بین لری لرستانی در شمال و لری کهگیلویه و بویراحمد در جنوب قرار گرفته است. این گویش (و دیگر گونه‌های گویش لری) بازمانده فارسی میانه است، که خود بازمانده فارسی باستان است.

در این مقاله ۴۴ واژه از گویش بختیاری ریشه‌شناسی شده‌اند. واژه‌های بختیاری این مقاله برگرفته از کتاب نگارنده با عنوان گویش بختیاری کوه‌رنگ (طاهری ۱۳۸۹) است، در نتیجه واژه‌ها با تلفظ رایج آنها در بختیاری گونه کوه‌رنگ داده شده‌اند. با این حال همه واژه‌ها را در کتاب *واژه‌نامه زبان بختیاری* نوشته ظهراب مددی (۱۳۷۵) نیز می‌توان یافت. در این مقاله سعی شده است، نخست با رویکردی مبتنی بر بازسازی درونی و بر پایه شواهدی که در خود گویش بختیاری وجود دارد، ساخت اشتقاقی واژه و دگرگونی‌های آوایی انجام گرفته بر روی آن توضیح داده شود. سپس با رویکردی تطبیقی و با در نظر گرفتن داده‌های دیگر گویش‌های لری و سایر گویش‌های ایرانی، همچنین شواهد موجود از دیگر زبان‌های ایرانی، به ریشه‌شناسی واژه و بازسازی صورت ایرانی باستان آن پرداخته می‌شود. بازسازی صورت ایرانی باستان، به‌ویژه بر پایه برابر هم‌ریشه واژه در سنسکریت، اوستایی و دیگر زبان‌های هندواروپایی انجام گرفته است. به این ترتیب، در هر مورد، پس از توضیح ساخت واژه، ریشه آن به ترتیب در فارسی میانه، فارسی باستان یا ایرانی باستان، و در صورت امکان هندواروپایی آغازین، داده شده است. داده‌های گویش لری بویراحمدی برگرفته از کتاب زیر چاپ نگارنده بر روی این گویش است، که داده‌های آن در تابستان ۱۳۸۷ از شهرستان مارگون و روستاهای اطراف آن در استان کهگیلویه و بویراحمد گردآوری شده‌اند. برخی از داده‌های مربوط به زبان‌های هورامی (اورامانی) و کردی به نقل از حسین سلگی، گویشور آشنا به این دو زبان، نقل شده‌اند.

پیش از این، فریدون وهمن و گارنیک آساطوریان در *واژه‌نامه کتاب دوجلدی خود* (۱۹۸۷-۱۹۹۱) که متن‌هایی به گویش بختیاری است، برخی از واژه‌های به کار رفته در

متن‌های کتاب را ریشه‌شناسی کرده‌اند. وهمن و آساطوریان در مقاله‌ای با عنوان «یادداشت‌های ایرانی» (۲۰۰۴) در *یادنامه احمد تفضلی* چند واژه بختیاری را نیز ریشه‌شناسی کرده‌اند. در مقاله حاضر ۴۴ واژه از گویش بختیاری ریشه‌شناسی شده‌اند. واژه‌ها با تلفظ رایجشان در بختیاری گونه کوه‌رنگ آورده شده‌اند و به ترتیب الفبای لاتینی مرتب شده‌اند. گونه‌هایی که با ستاره مشخص شده‌اند، گونه‌های بازسازی شده یا فرضی‌اند.

۱. awos: آبستن

> فارسی میانه ābus «آبستن» (مکنزی ۱۳۷۳: ۳۲) > فارسی باستان -puça-ā*، از ایرانی باستان -puθra-ā* «پسردار، با پسر». بسنجید با: اوستایی puθra- «پسر»، فارسی باستان -puça-، سنسکریت -putrá-، در بختیاری āw فارسی میانه و āw تحول یافته از āb به aw تبدیل شده است، مانند فارسی میانه *ābūd < بختیاری awī «شد». awos بازمانده صورت فارسی باستان است که صورت جنوب غربی واژه محسوب می‌شود و در لری لرستانی به صورت owes (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۴۰) و در خوانساری به صورت ōwis (آیلرس ۱۹۷۶: ۱۹۸) با همین معنی باقی مانده است. اما معادل شمال غربی واژه را که از صورت -puθra-ā* تحول یافته است، در برخی از گویش‌های شمال غربی می‌بینیم: نایینی āur «آبستن» (ستوده ۱۳۶۵: ۱)، هورامی āwir «آبستن» (هر دو > *ābuhr > -puθra-ā*، هنینگ ۱۹۳۷) می‌بینیم، که بازمانده ایرانی باستان -bara-puθra- «برنده پسر، پسردار» است و در ختنی -baravirna- و در سغدی βrpšh (قریب ۱۳۷۴: ۲۷۶۷) شده است. بازمانده این واژه در آذری هرزنی به صورت baravör «آبستن» (کارنگ ۱۳۳۳: ۳۸) باقی مانده است.

۲. bešt: باران، باران شدید

> ایرانی باستان -uršti* «باران». اسم مؤنث از ریشه *uarš- «باریدن». از این ریشه در اوستایی صفت فعلی -aiwi.varəšta- «باریده» را داریم. سنسکریت -vṛṣṭi- «باران»، -vaṛṣ- «باریدن»، یونانی οὐρέω «ادرار کردن» (مایرهفر ۱۹۹۶: ۵۲۲). w آغازی فارسی میانه در

بختیاری به *b* تبدیل می‌شود، مانند: فارسی میانه *warg* < بختیاری *balg* «برگ». ایرانی *rš* باستان در فارسی و بختیاری به *š* تبدیل می‌شود، مانند: ایرانی باستان **taršna-ka* < بختیاری *tešne* «تشنه». برابر واژه در دیگر گویش‌های لری و نیر برخی از گویش‌های ایرانی چنین است: لری لرستانی *vašt* «باران تند و شدید» (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۲۰۲)، لری بویراحمدی *bešt* «باران بهاری»، هورامی *väšt* «باران» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۳۲)، خوانساری *vešand* «باران» (اشرفی خوانساری ۱۳۸۳: ۳۹۳)، نایینی *vešt* «بارندگی» (ستوده ۱۳۶۵: ۲۶۱).

۳. *bezawehesten, bezaweh-*: تحلیل رفتن، ضعیف شدن

bezawehest ماده ماضی جعلی است که از ماده مضارع مجهول *bezaweh-* و پسوند ماضی‌ساز *-est* ساخته شده است. خود *bezaweh-* از صورت **bezaw-* و پسوند مجهول‌ساز *-eh* ساخته شده است (نک: طاهری ۱۳۸۵). **bezaw-* > پارسی *wizaw-* ماده مضارع از مصدر *wizūdan* «پژمردن، از میان رفتن» (بویس ۱۹۷۷: ۹۸) > ایرانی باستان **ui-jauaya-* از ریشه **jau-* «افزودن» (چونگ ۲۰۰۷: ۱۱۲). فارسی میانه *wizāyīdan*، *wizāy-* «زیان رساندن» (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۱۶)، فارسی: گزایدن، گزای-. *wi-* آغازین فارسی میانه و پارسی در فارسی و بختیاری عموماً به *go-* و به ندرت به *be-* تبدیل شده است. مانند: فارسی میانه *winješk* < بختیاری *bengešt* «گنجشک»، فارسی: گنجشک، بنجشک.

۴. *bohōw*: سیاه‌چادر

> فارسی میانه *wiyān* «چادر» (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۶۱)، پارسی *wiḍān* «چادر» (بویس ۱۹۷۷: ۹۰)، سغدی *wy'n* «چادر» (قریب ۱۳۷۴: ۱۰۲۸۹)، از ایرانی باستان **ui-dāna-*. *ui-* پیشوند است و *dāna-* اسم از ریشه *dā-* «قرار دادن». *wi-* آغازی فارسی میانه در این واژه نیز به *be-* تبدیل شده است (نک: قبل). در اثر هماهنگی واکه‌ای، *i* با *o* ایجاد شده در هجای بعد، هماهنگ شده است. در بختیاری به جای *y* میان‌واکه‌ای، *h* نیز به کار می‌رود، مانند *bōyī* «بازو» در کنار *bāhī*، یا *poṽīden* «پاییدن» در کنار *pāhīden*، اما به نظر می‌رسد این فرایند به صورت تاریخی نیز انجام گرفته و در برخی از واژه‌ها نهادینه شده است، مانند فارسی میانه *wayōg* < بختیاری *behīg* «عروس». در مورد *bohōw* نیز همین

دگرگونی رخ داده است (نک: طاهری ۱۳۸۹: ۱۰۲). گروه آوایی ān فارسی میانه در پایان واژه و در میان واژه قبل از واژه‌ها در بختیاری کوه‌رنگ نخست به ōn و سپس به ōw تبدیل شده است. مانند nān < بختیاری nōw «نان»، xānag < بختیاری hōwe «خانه» (همان: ۱۰۴).

برابر این واژه در لری بویراحمدی به صورت bāhūn «سیاه‌چادر» و در فارسی به صورت «گیان» باقی مانده است. اما در فارسی یهودی به صورت «بیان» باقی مانده است (وهمن و آساطوریان ۱۹۸۷: ۶۹). همان‌طور که گفته شد (نک: مدخل قبلی)، wi- آغازی فارسی میانه در فارسی به دو صورت go- و be- تحول یافته است.

۵. dambar: ویران، خراب

از این واژه فعل مجهول dambahr-، dambahresten «ویران شدن» نیز ساخته شده است. ماده ماضی dambahrest- از ماده مضارع dambahr- و پسوند ماضی ساز -est ساخته شده است. dambar از dambahr- «ویران» و پسوند مجهول ساز -h ساخته شده است. این پسوند در بختیاری در اصل به صورت -eh (> فارسی میانه -ih/-īh) به کار می‌رود، اما در واژه‌های مختوم به همخوان‌های -š، -s، -m، -n، -r به صورت -h به کار می‌رود و با همخوان پیش از خود جابجا می‌شود، مانند: bohresten «بریده شدن»، kahnesten «کنده شدن» (نک: طاهری ۱۳۸۵).

خود واژه dambar باید از ریشه فرضی *damb- «ویران کردن» و پسوند -ar ساخته شده باشد. این پسوند را در بختیاری در واژه‌های دیگری مانند kūzar «بقایای کوفته‌نشده خوشه‌های گندم» (> kūz- «کوزیدن») نیز می‌بینیم. *damb- > ایرانی باستان *zamb- «نابود کردن، ویران ساختن»، اوستایی zamb- «نابود کردن، ویران ساختن»، سنسکریت jambh- «نابود کردن»، سریکلی wizāmb- «خرد کردن» (مایرهفر ۱۹۹۲: ۵۷۲)، پارتی zambāgar, zambag «نبرد کننده» (بویس ۱۹۷۷: ۱۰۴). برابر ریشه ایرانی باستان را در زبان‌های بالتی اسلاوی می‌بینیم: لیتوانیایی žem̃bti «خرد کردن»، اسلاوی کلیسایی کهن zębomi «بیرون کشیدن»، چکی zábsti «از سرما کرخت شدن» > هندواروپایی آغازین *gemb^h- (درکسن ۲۰۰۹: ۱۵۱).

۶. *dā*: مادر

> ایرانی باستان **dāja*، اسم از ریشه *-dā(i)* «شیر دادن». سنسکریت *dhā/dhay* «شیر مکیدن». در اوستایی از این ریشه صفت *daēnu* «ماده» داریم که در واژه مرکب *uštra.daēnu* «شتر ماده» به کار رفته است. برابر این صورت را در ختنی *dīnū* «گاو ماده» و خوارزمی *dy(n)* «زن» می‌بینیم (مایرهرفر ۱۹۹۲: ۷۷۵). صورت فارسی میانه *dāyag* و فارسی «دایه» بازمانده ایرانی باستان **dāja-ka* هستند. هم‌ریشه‌های واژه در دیگر زبان‌های هندواروپایی چنین هستند: لتویایی *dēju* «می‌مکم»، اسلاوی کلیسایی کهن *dojō* «شیر دادن»، لاتینی *fēlāre* «شیر دادن»، *fēmina* «زن»، یونانی *θησθαι* «مکیدن»، نرسی کهن *dīa* «مکیدن» (همانجا؛ پوکورنی ۱۹۴۹: ۲۴۱). برابر واژه را در دیگر گویش‌های ایرانی نیز می‌بینیم: لری لرستانی *dā* «مادر» (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۹۴)، لری بویراحمدی *dey* «مادر»، هورامی *ada* «مادر»، کردی سورانی *dāēk* «مادر».

۷. *dāl*: پیر؛ *dālū*: پیرزن

dālū اسمی است که از صفت *dāl* «پیر» و پسوند *-ū* (> فارسی میانه *-ūg*) ساخته شده است. *dāl* > فارسی میانه **dāl* > فارسی باستان **darta* «پیر شده»، ایرانی باستان **zarta*، صفت مفعولی از ریشه *zar-* «پیر شدن». اوستایی *zar-* «پیر شدن»، *zarəta-* «پیر»؛ سنسکریت *jar-* «پیر شدن»، *jarás-* «پیری». صورت فارسی باستان، صورت جنوب غربی واژه است که به بختیاری رسیده و در لری لرستانی *dālū* «پیرزن» (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۹۵) و لری بویراحمدی *dālū* «پیرزن» نیز باقی مانده است. اما از صورت شمال غربی در فارسی «زال» یعنی «پیرزن، سپیدمو»، در سغدی *zrw* «پیری» (قریب ۱۳۷۴: ۱۱۵۸۲)، و در ختنی فعل *ysīr-* «پیر شدن» (امریک ۱۹۶۸: ۱۱۳) باقی مانده است.

ریشه ایرانی باستان **zar-* بازمانده هندواروپایی آغازین **gerh₂-* «پیر شدن» است و هم‌ریشه‌های آن در دیگر زبان‌های هندواروپایی چنین است: اسلاوی کلیسایی کهن *žbrēti* «رسیده شدن»، روسی *zret* «رسیده شدن»، یونانی *γέρων* «پیر مرد»، *γήρας* «پیری»، ارمنی *cer* «پیر» (بیکس ۱۳۸۹: ۱۷۵).

۸. *dīneš*: اسپند

اسم مصدر است از مادهٔ مضارع *dīn-* از مصدر *dīnīden* «دود دادن». *dīnīd-* مادهٔ ماضی جعلی است که از مادهٔ مضارع *dīn-* و پسوند *-īd* ساخته شده است. *dīn-* مادهٔ مضارعی است که از اسم *dī* «دود» و پسوند *-n* ساخته شده است (نک: طاهری ۱۳۸۵). *dī* «دود» > فارسی میانه *dūd* «دود» > ایرانی باستان **dūta-*. *ū* فارسی میانه در بختیاری *ī* شده و *d* پس‌واکه‌ای پایانی فارسی میانه در بختیاری حذف می‌شود، مانند فارسی میانه *zūd* < بختیاری *zī* «زود»، فارسی میانه *būd* < بختیاری *bī* «بود» (نک: طاهری ۱۳۸۹: ۹۵، ۱۰۷). برابر این واژه را در دیگر گویش‌های لری نیز می‌بینیم: لری لرستانی *dī* «دود، اسپند» (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۱۰۳)؛ لری بویراحمدی *dīy* «دود»، *dīnešt* «اسپند».

ایرانی باستان **dūta-* از ریشهٔ **dū-* > هندواروپایی آغازین **dhuH-* «دود کردن؛ نفس‌نفس زدن» ساخته شده است. از ریشهٔ هندواروپایی آغازین، در سنسکریت *dhūmā-* «دود»، اوستایی *dvanman-* «ابر»، ختنی *dumä-* «دود» و خوارزمی *δwd* «دود» (بتسینگ ۱۹۸۳: ۲۶۲) باقی مانده است. واژه‌های هم‌ریشهٔ آن در دیگر زبان‌های هندواروپایی چنین است: لیتوانیایی *dūmai* «دود»، لتویایی *dūmi* «دود»، هیتی *tuhhae* «دود کردن»، یونانی *θυμός* «ذهن، نیروی ذهنی»، لاتینی *fūmus* «دود» (مایرهفر ۱۹۹۲: ۷۹۵).

۹. *dīsesten, dīs-*: چسبیدن؛ *dīsniiden, dīs-*: چسباندن

dīsesten فعلی لازم است که مادهٔ ماضی آن از مادهٔ مضارع *dīs-* و پسوند *-est* ساخته شده است. *dīsniiden* فعل سببی است که مادهٔ ماضی آن از مادهٔ مضارع سببی *dīs-* و پسوند *-īd* ساخته شده است. *dīs-* از مادهٔ مضارع *dīs-* و پسوند سببی‌ساز *-n* ساخته شده است. خود *dīs-* در اصل اسم است به معنی «چسب»، که به عنوان مادهٔ مضارع به کار رفته است (نک: طاهری ۱۳۸۵). بسنجید با فارسی: دوسیدن، دوساندن، دوسنده.

dīs > فارسی میانه *dōs* «چسب» (مکنزی ۱۳۷۳: ۶۵) > ایرانی باستان **daub-sa-* مادهٔ آغازی از ریشهٔ **daub-* «چسباندن». *ō* فارسی میانه در بختیاری عموماً *ū* و به‌ندرت *ī* شده است، مانند فارسی میانه *drōšom* < بختیاری *derišom* «نشانه، داغ» (طاهری ۱۳۸۹: ۱۰۸). از ریشهٔ ایرانی باستان، در سغدی فعل *pōwfs-* «چسبیدن» (> ایرانی باستان **upa-*

dub-sa- را داریم که در یغناپی به صورت budufs باقی مانده است (قریب ۱۳۷۴: ۶۸۲۸). و نیز اسم δωβ «چسبندگی، پیوند» > ایرانی باستان *ā-duba- (همان: ۵۲). برابر واژه در دیگر گویش‌های لری چنین است: لری لرستانی «چسبناک» (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۱۰۴)، لری بویراحمدی dīsēsan «چسبیدن»، dīsanāyan «چسباندن»، خوانساری bedisan «چسبیدن»، bedisan «چسباندن» (اشرفی خوانساری ۱۳۸۳: ۲۸۱).

ریشه ایرانی باستان بازمانده هندواروپایی آغازین *d^heub^h- است و واژه‌های هم‌ریشه آن را در این زبان‌های هندواروپایی می‌بینیم: یونانی τῦφοι، ژرمنی علیای کهن tubila «گیره»، انگلیسی کهن dubbian «عنوان دادن، برچسب زدن» (پوکورنی ۱۹۴۹: ۲۶۸).

۱۰. garr: کوه، تپه صخره‌ای

> فارسی میانه gar «کوه» (مکنزی ۱۳۷۳: ۷۷) > ایرانی باستان *gari- «کوه». اوستایی gairi- «کوه»، سنسکریت giri- «کوه»، ختنی ggari-، gara-، سغدی γr، پشتو γar (مایرهفر ۱۹۹۲: ۴۸۷)، بلخی γαρο (سیمز-ویلامز ۲۰۰۰: ۱۸۸)، کردی گورانی gar، همه به معنای «کوه». صورت ایرانی باستان واژه بازمانده هندواروپایی آغازین *g^worH-i- «کوه» است، که در برخی از زبان‌های هندواروپایی، به‌ویژه زبان‌های بالتی اسلاوی، نیز باقی مانده است: اسلاوی کلیسایی کهن gora «کوه»، لیتوانیایی girià «جنگل»، روسی gorá «کوه»، لهستانی góra «کوه»، آلبانیایی gur «کوه»، یونانی βορέας «باد شمالی» (درکسن ۲۰۰۹: ۵۲).

در دیگر گویش‌های لری نیز این واژه را به همین صورت می‌بینیم: لری لرستانی gar «تپه صخره‌ای که رگه‌هایی از سنگ داشته باشد» (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۱۶۹)، لری بویراحمدی garr «تپه صخره‌ای». در فارسی نیز این واژه وجود دارد، هر چند در لغتنامه دهخدا نیامده است. در تاریخ بلعمی در سخن از آغاز آفرینش و پادشاهی کیومرث چنین آمده است: «پس او را گرشاه خواندندی، که جهان بیران بود و او اندر شکاف کوه بودی تنها، و مردم با وی نبودى. و معنی گر کوه باشد و او را پادشاه کوه خوانند» (نک: شعار و طباطبایی ۱۳۶۶: ۴۳).

۱۱. gale: فریاد، صدا

> ایرانی باستان *gāra-ka، از ریشه *gar- «فریاد زدن» > هندواروپایی آغازین *geh₂r- «فریاد کشیدن، صدا زدن». سلتی آغازین gāri- «فریاد»، ایرلندی کهن gáir «فریاد»، ولش (ولزی) میانه gawr «فریاد»، لاتینی garrīre «جیغ کشیدن» (ماتاسویچ ۲۰۰۹: ۳۹). در دیگر گویش‌های لری نیز این واژه وجود دارد: لری لرستانی gâl «عمل هو کردن، سرزنش»، gâl o gap «گرافه‌گویی، لاف زدن» (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۱۶۸)، لری بویراحمدی gâla «فریاد».

۱۲. gelürnīden, gelürn-: چیز لوله‌شده‌ای را باز کردن ← ۲۲

۱۳. gendâl: شپش

این واژه از پسوند âl- و پایه *gend ساخته شده است. پسوند âl- گونه دیگری از پسوند âr- است (بسنجیده با: لری بویراحمدی gendâr «شپش») که در بختیاری اسم و صفت می‌سازد؛ مانند pīšâl «پوشال» > pīš «خاشاک»، kandâl «گودال» > ماده ماضی kand- «کندن» (نک: طاهری ۱۳۸۹: ۱۸۶). صورت gend به معنی «شپش» در بختیاری وجود ندارد، البته gend به معنی «گره، کنجه گوشت» و نیز gendī به معنی «عدس» وجود دارد، که شاید با این واژه مرتبط باشد.

gend > ایرانی باستان *ginda- «شپش». صورت ایرانی باستان واژه را بر پایه هم‌ریشه‌های آن در برخی از زبان‌های هندواروپایی، به‌ویژه زبان‌های بالتی اسلاوی و ژرمنی، بازسازی کرده‌ایم: لیتوانیایی glinda، لتویایی gnīda، روسی gnīda، چکی hnida، ژرمنی علیای کهن (h)niz، انگلیسی کهن hnitu، یونانی κονίς، ارمنی anic، همه به معنای «شپش» > هندواروپایی آغازین *gHnid- (درکسن ۲۰۰۹: ۵۴).

آنچه در این ریشه‌شناسی نیاز به توضیح دارد، وجود واکه e بین g و n در بختیاری است، در حالی که در هم‌ریشه‌های واژه در دیگر زبان‌های هندواروپایی، به استثنای لیتوانیایی و یونانی، این واکه وجود ندارد، و در عوض بین n و همخوان بعد از آن واکه آمده است. واکه i در ایرانی باستان و e در بختیاری باید بازمانده همخوان حنجره‌ای هندواروپایی (*H=) باشد که در صورت هندواروپایی آغازین بین g و n وجود داشته

است. این همخوان در جایگاه میان‌همخوانی در ایرانی باستان حذف شده یا به *i* تبدیل می‌شود، در یونانی *e/a/o* شده، و در بالتی اسلاوی حذف می‌شود. مانند هندواروپایی آغازین **ph₂tēr* < سنسکریت و اوستایی *-pitar* «پدر»، یونانی *-patēr* «پدر» در این باره نک: بیکس ۱۳۸۹: ۲۱۹).

۱۴. *gēn*: جان

> فارسی میانه *gyān* «جان» (مکنزی ۱۳۷۳: ۸۲) > ایرانی باستان **uiānā* «جان»، اسم از پیشوند *-ui* و ریشه *-an* «نفس کشیدن، دم زدن». بسنجید با: ریشه سنسکریت *-an* «نفس کشیدن»، اوستایی *-viyānā* «جان»، *-ānti* «دم، دم زدن» (بارتلمه ۱۹۰۴: ۳۵۸، ۱۴۷۸). در این واژه گروه آوایی فارسی میانه *yā* به *tē* تبدیل شده است. نمونه چنین دگرگونی‌ای را در تحول فارسی میانه *mayān* به بختیاری *men/mēn* «در، داخل» نیز می‌بینیم. صورت پارتی واژه نیز *giyān* «جان» است (بویس ۱۹۷۷: ۴۳)، که برابر آن در برخی از گویش‌های شمال غربی باقی مانده است: هورامی *giān* (مکنزی ۱۹۶۶: ۹۶)، کردی *gyān*، خوانساری *giyun* (اشرفی خوانساری ۱۳۸۳: ۳۰۸)، سیوندی *gyān* (آیلرس ۱۹۸۸: ۳۱۶)، آذری هرزنی *gun* همه به معنای «جان» (کارنگ ۱۳۳۳: ۴۹).

۱۵. *guwar*: گوساله

> فارسی میانه **gōdar* > ایرانی باستان **gau-tara*. بسنجید با: فارسی گودر/گودر به معنای «گوساله»، تالشی *gudar* «گوساله» (ماسالی ۱۳۸۵: ۱۷۱)، سنسکریت *-gotara* «گاوتر». در تحول از فارسی میانه به بختیاری *d* میان‌واکه‌ای در برخی از واژه‌ها به *y* تبدیل می‌شود، مانند فارسی میانه *dīdār* < بختیاری *diyār* «پیدا، آشکار». در نتیجه **gōdar* نخست به **gōyar* و سپس به *guwar* تبدیل شده است. در دگرگونی *y* به *w*، با واکه قبل از خود همگون شده، به *w* تبدیل شده است. مشابه این دگرگونی را در تحول فارسی میانه *duxtar* به بختیاری *dōdar* «دختر» و صورت تحول‌یافته‌تر آن یعنی *duwar* نیز می‌بینیم. این واژه چنین روند دگرگونی‌ای را طی کرده است: *duxtar* < *dohdar* < *dōyar* < *duwar*.

ایرانی باستان -gau-tara* از gau- «گاو» (اوستایی -gao، سنسکریت -gau، لتویایی -gūovs، تنخاری kau/ko لاتینی bōs، ژرمنی علیای کهن chou، نک: بیکنس ۱۳۸۹: ۷۱) و پسوند صفت تفضیلی ساز -tara- (اوستایی، فارسی باستان و سنسکریت -tara، لاتینی و یونانی -ter، نک: همان: ۳۰۷) ساخته شده است. مشابه چنین ساختی را در زبان‌های ایرانی و هندواروپایی در واژه‌های دیگری نیز می‌بینیم. فارسی: «استر» بازمانده فارسی باستان -asa-tara*، صورت جنوب غربی ایرانی باستان -aspa-tara* «اسب‌تر، استر»؛ بسنجید با: سنسکریت -asva-tarā «استر». واژه فارسی «قاطر» نیز بازمانده -xātara* > ایرانی باستان -xara-tara* «خرتر، قاطر» است، که صورت ختنی -khadara «قاطر»، این ریشه‌شناسی را تأیید می‌کند. مشابه این ساخت را در لاتینی نیز می‌بینیم: -mater-tera «خاله» (مایرهفر ۱۹۹۲: ۱۴۰).

برابر واژه در برخی از گویش‌های ایرانی چنین است: لری بویراحمدی -guwar، آذری بوین‌زهرها -gowar (آل احمد ۱۳۷۰: ۱۵۹)، سیوندی -guar (لکوک ۱۹۷۹: ۱۷۸)، هورامی -guwar، کردی -guēra، همه به معنای «گوساله».

۱۶. jom: جفت، کنار؛ jomū: دوقلو، جفت

jomū صفتی است که از اسم jom و پسوند -ū ساخته شده است. -ū (> فارسی میانه -ūg) پسوندی است که در بختیاری از اسم، صفت می‌سازد، مانند -čerkū «چرک‌آلود» > -čerk «چرک»؛ -reškū «شپشو» > -rešk «شپش» (نک: طاهری ۱۳۸۹: ۱۹۷). jom «جفت، کنار» > فارسی میانه -jom* > ایرانی باستان -jama* «جفت، دوقلو»، اوستایی -yama، فارسی میانه -jomā «هر دو، همراه با» (مکنزی ۱۳۷۳: ۹۳)، فارسی میانه مانوی -jamīg «همزاد، دوگانه»، پارسی -yamag «جفت، دوگانه» (بویس ۱۹۷۷: ۱۰۲)، کردی سورانی -yami «دوقلو». واژه‌های هم‌ریشه آن در دیگر زبان‌های هندواروپایی چنین است: سنسکریت -yamā، لاتینی -geminus «دوگانه» (با افزایش g آغازین)، لتویایی -jūmis «جفت»، ایرلندی کهن -emon/emuin «جفت، دوگانه» (مایرهفر ۱۹۹۶: ۴۰۰).

۱۷. kâl: سیاه، قهوه‌ای مایل به سیاه

> ایرانی باستان -kāra*، بسنجید با: سنسکریت -kāla «سیاه»، لری لرستانی -kâl «قهوه‌ای»

(ایزدپناه ۱۳۸۱: ۱۵۶)، لری بویراحمدی *kâl* «سیاه»، کردی *čaw kâl* «سیاه‌چشم». هم‌ریشه واژه در زبان‌های هندواروپایی زیر وجود دارد: لاتینی *cālīgo* «تاریکی»، *calidus* «لکه‌دار، خالدار»؛ ایرلندی کهن *caile* «خال، لکه» > هندواروپایی آغازین **keh₂-* «تیره، لکه‌دار» (ماتاسویچ ۲۰۰۹: ۴۵).

۱۸. *keymānd*: دختر در خانه مانده، دختر شوهر نکرده

این واژه مرکب است از *key*. *key+mānd* به معنای خانه و برابر با «کده» در فارسی، بازمانده صورت فارسی میانه **kad* «خانه» است، از ایرانی باستان **kata-*. بسنجید با: اوستایی *kata* «خانه» (بارتلمه ۱۹۰۴: ۴۳۲)، سغدی *qt [kat]* (قریب ۱۳۷۴: ۴۹۳۵). فارسی میانه و پارتی *kadag* (مکنزی ۱۳۷۳: ۹۳؛ بویس ۱۹۷۷: ۵۲) و بلخی *καδαγο* همه به معنای «خانه» (سیمز-ویلیامز ۲۰۰۰: ۱۹۷) بازمانده ایرانی باستان **kata-ka-* هستند. *d* پس‌واکه‌ای پایانی در بختیاری به *y* نیز تبدیل می‌شود، مانند فارسی میانه **kad-bānūg* < بختیاری *key-wenū* «کدبانو». همین تحول در برخی از گویش‌های ایرانی نیز انجام گرفته است: نایینی *kī* (ستوده ۱۳۶۵: ۲۰۶)، افتری *kiye* هر دو به معنای «خانه» (همایون ۱۳۷۱: ۱۱۰). جزء دوم واژه، ماده ماضی و صفت مفعولی است از مصدر *mānden* «ماندن»، > فارسی میانه *māndan* (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۰۴)، از ایرانی باستان **man-* «ماندن»، اوستایی *man-* «ماندن» (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۱۲۴)، که به صورت «ماندن» به فارسی رسیده است.

۱۹. *kol*: کوتاه، (حیوان) کوتاه‌دم، (چاقو) کُند و مطالعات فرہنگی

> ایرانی باستان **kurva-*، سنسکریت *kulva-* «تاس، کم‌مو»، اوستایی *kaurva-* «بی‌مو، کم‌مو» در ترکیب‌هایی مانند *kaurvō.gaoša-* «دارنده گوش بی‌مو» یا *kaurvō.dūma-* «دارنده دم بی‌مو»، لاتینی *calvus* «بی‌مو» > هندواروپایی آغازین **k₁H-uo-* (مایرهفر ۱۹۹۲: ۳۷۷). برابر *kol* در دیگر گویش‌های ایرانی چنین است: لری لرستانی *kol* «دم‌بریده، (چاقوی) کُند» (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۱۶۲)، لری بویراحمدی *kol*، *kālū* «دم‌بریده»، بیرجندی: کُر، صورت کوتاه‌شده کُرْدُم (رضایی ۱۳۷۷: ۳۶۱)، هورامی و کردی *kol* «دم‌بریده، کوتاه‌دم».

۲۰. lâz: خال، نشانه

lâz به لکه یا خال رنگی روی پوست حیوانات گویند. این واژه را که در لری بویراحمدی به صورت lâj و با همین معنی به کار می‌رود، می‌توان بازماندهٔ ایرانی باستان -rāza* از ریشهٔ -raz* «رنگ کردن»، دانست. بسنجید با: سنسکریت ریشهٔ -raj- «رنگ کردن؛ سرخ شدن». از این ریشه در خنتی -rāṣa- «تیره رنگ»، در خوارزمی rxtk «سرخ» و در فارسی «رشتن، رز» را داریم. برابر ریشهٔ ایرانی باستان در یونانی به صورت ρέζω «رنگ کردن» وجود دارد (مایرهفر ۱۹۹۶: ۴۲۴؛ بتسینگ ۱۹۸۳: ۵۶۴).

۲۱. lešg: شاخه

> ایرانی باستان -lišgda* > -ligsda*. برابر واژه در زبان‌های ایرانی در زازا به صورت lizge «شاخه» آمده است. در زبان‌های هندواروپایی هم‌ریشهٔ واژه در زبان‌های بالتی اسلاوی دیده می‌شود: لتویایی lagzda «درخت فندق»، لیتوانیایی lazda «چوب، درختچه»، لهستانی laska «چوب» > هندواروپایی آغازین -lh₁g^hsd^he* (شوارتس ۲۰۰۸).

۲۲. -lūrñiden, lūrñ-: لوله کردن؛ -lūrehesten, lūreh-: لوله شدن

lūrñiden فعل جعلی متعدی است که مادهٔ مضارع آن -lūrñ- از اسم *lūr «لوله» و پسوند -n ساخته شده است. مادهٔ ماضی آن نیز با پسوند -ñ- از روی مادهٔ مضارع ساخته شده است. lūrehesten فعل مجهولی است که مادهٔ مضارع آن -lūreh- از اسم *lūr «لوله» و پسوند مجهول‌ساز -eh- (فارسی میانه -ih/-ih-) ساخته شده است. مادهٔ ماضی آن نیز از این مادهٔ مضارع و پسوند -est- ساخته شده است (نک: طاهری ۱۳۸۵). اما اسم *lūr «لوله» که آن را در ساخت واژه‌های بختیاری lūre «ساندویچ، نان لوله شده» و lūlūr «فندق بچه» نیز می‌بینیم، در لری بویراحمدی به صورت lūl «لوله، لولهٔ تفنگ» و در هورامی lūl «مدور، لوله‌ای» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۰۰) آمده است و با فارسی لوله و لولیدن هم‌ریشه است. این واژه باید بازماندهٔ ایرانی باستان -rau-ra* باشد، اسمی که از ستاک -rau* و پسوند -ra- ساخته شده است. ایرانی باستان -rau* > هندوایرانی -aul* > هندواروپایی آغازین -h₂eul*. در بالتی اسلاوی و یونانی هم‌ریشه‌های این ستاک را با معنایی شبیه «لوله»

می‌بینیم: یونانی $\alpha\lambda\acute{o}\varsigma$ «لوله، نی»، اسلاوی کلیسایی کهن *aulli*، لیتوانیایی *aulỹs*، لتویایی *aulis*، لهستانی *ul*، همه به معنای «لانه زنبور»، بلغاری *úlej* «لوله»، پروسی کهن *aulis* «قلم ساق پا» (درکسن ۲۰۰۹: ۱۲).

در بختیاری فعل دیگری از همین ریشه وجود دارد: *gelürm- gelürmīden* «باز کردن چیز لوله شده، برای مثال قالی لوله شده را باز کردن، یا پوست حیوانی را از سینه شکافتن و باز کردن»، که در لری بویراحمدی نیز به صورت *gelünâyan* (با حذف *r*) با همین معنی به کار می‌رود. این فعل جعلی متعدی است و از اسم *gelür* «غلت خوردن» ساخته شده است، و در ساخت *gelür zeyden* «غلت زدن، به پشت خوابیدن و این طرف و آن طرف غلتیدن»، و *gelür mâze* «به پشت و رو غلتیدن» نیز به کار رفته است. *gelür* بازمانده همان **rau-ra-* ایرانی باستان با پیشوند **üi-*، یعنی بازمانده صورت **üi-rau-ra-* است. **üi-hây-* پیشوندی است که به واژه معنای «جدا، باز شدن» می‌دهد. برای مثال از ریشه **üi-hây-* «بستن»، ایرانی باستان **üi-šāta-* < فارسی: گشادن. پیشوند **üi-* ایرانی باستان در بختیاری به *ge-* یا *go-* تبدیل می‌شود، مانند ایرانی باستان **üi-māna-* < بختیاری *gemōw* «گمان».

۲۳. merzeng مژه

این واژه از *merz+eng* ساخته شده است. *eng-* پسوندی است که در بختیاری اسم می‌سازد و آن را در ساخت واژه‌هایی مانند *nezeng* «نزدیکی» و *tereng* «اثر، ردپا» (> *ter* راه، مسیر، نک: طاهری ۱۳۸۹: ۱۸۹) نیز می‌بینیم. *merz* > فارسی میانه *mij* «مژه» (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۰۷). بسنجید با: سغدی [miza] *mz'* «مژه» (قریب ۱۳۷۴: ۵۶۷۶). *r* قبل از *z* افزوده شده است. در بختیاری افزایش *r* قبل از *s* و *š* نیز دیده می‌شود، مانند *mers* «مس»، *awrišom* «آویشن» (نک: طاهری ۱۳۸۹: ۷۷). این واژه در دیگر گویش‌های لری نیز با همین ساخت دیده می‌شود: لری لرستانی *merženg* «مژه» (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۱۸۶)، لری بویراحمدی *merzeng* «مژه». اما صورت سیوندی *meženk* «مژه» (لکوک ۱۹۷۹: ۱۸۵) با همین پسوند و بدون افزایش *r* است. برابر واژه در برخی از گویش‌های ایرانی چنین است: تالشی آستارا *miža* تالشی خوشابر *mija* (حاجت‌پور ۱۳۸۳: ۲۰۳)، افتری *mojek* همه به معنای «مژه» (همایون ۱۳۷۱: ۱۸۵).

فارسی میانه mij «مژه» > ایرانی باستان ریشه *maig-، سنسکریت mes- «چشم گشودن». از ریشه ایرانی باستان با پیشوند ni- این دو فعل را در زبان‌های ایرانی میانه شرقی داریم: سغدی [-nimiž-] nymz- «مژه زدن» (قریب ۱۳۷۴: ۶۰۱۱)، ختنی nāmājs- «چشمک زدن» (امریک ۱۹۶۸: ۵۵). برابر ریشه ایرانی باستان را در زبان‌های بالتی اسلاوی می‌بینیم: لیتوانیایی miegóti «خوابیدن»، روسی migát «چشمک زدن»، چکی míhati «درخشیدن»، پروسی کهن meicte «خوابیدن» > هندواروپایی آغازین *h₃meig^h- «چشمک زدن» (درکسن ۲۰۰۹: ۹۶).

۲.۴. mē: میان؛ men/mēn: در، داخل

mē در ساخت واژه‌هایی مانند mē-nōw «نانخورش»، mē-gōw «شیار بین دو پستان»، و mē-h-âstōw «گذرگاهی که بین دو بلندی قرار گرفته باشد»، به کار رفته است. این واژه بازمانده ایرانی باستان *madīa- از هندواروپایی آغازین *med^hio- است، برابر با اوستایی maiōya-، سنسکریت madhya-، آسی mid/med همه به معنای «میان». هم‌ریشه این واژه را در این زبان‌های هندواروپایی می‌بینیم: یونانی μέσος «میان، میانی»، لاتینی medius، نورسی کهن miðr، ژرمنی علیای کهن mitti همه به معنای «میانی» (مایرهفر ۱۹۹۶: ۳۰۳).

men/mēn «در، داخل» > فارسی میانه mayān (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۰۶) > ایرانی باستان *madīāna-، پارتی maḍyān همه به معنای «میان». گروه آوایی ayā فارسی میانه در این واژه به e/ē تبدیل شده است (نک: ۱۴). مشابه این دگرگونی را در لری لرستانی minā «میان» (کارنگ ۱۳۳۳: ۷۵) نیز می‌بینیم. *madīāna- از *madīa- و پسوند اسم‌مکان‌ساز *-ana ساخته شده است. بازمانده همین صورت است که در بیشتر زبان‌های ایرانی باقی مانده است: سغدی mdy'ny (قریب ۱۳۷۴: ۵۳۰۰)، بلخی μιλανο هر دو به معنای «میان» (سیمز-ویلیامز ۲۰۰۰: ۲۰۴). از میان گویش‌های ایرانی نیز به تحول خاصی از این واژه در آذری بویین‌زهرا به صورت mun «میان» (آل احمد ۱۳۷۰: ۱۶۰) می‌توان اشاره کرد.

۲۵. mol: مازه، پشت گردن، کوهان

> ایرانی باستان -mr̥da*، سنسکریت -murdhán «سر، پیشانی». برابر صورت ایرانی باستان در جزء دوم واژه اوستایی -ka-mərəðā «سر اهریمنی» آمده است، که این واژه در ختنی -kamala «سر» و در فارسی میانه -kamāl «سر اهریمنی» شده است. صورت ایرانی باستان بازمانده هندواروپایی آغازین -o-mlh₃d^h* «سر؛ تاج» است و با انگلیسی کهن molda «فرق سر» و یونانی βλωθρός «بلند» هم‌ریشه است (مایرهفر ۱۹۹۶: ۳۶۸).
برابر واژه در دیگر گویش‌های لری و برخی از گویش‌های ایرانی چنین است: لری لرستانی mell «گردن» (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۱۸۸)، لری بویراحمدی mol «کوهان؛ مازه»، mēla «بلندی، تپه»، نایینی mol «گردن» (ستوده ۱۳۶۵: ۲۳۶)؛ هورامی mil «پشت گردن» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۰۱)، کردی mil «پشت گردن»، خوانساری mol/mul «گردن» (آیلرس ۱۹۷۶: ۳۳۳)، سیوندی mol «گردن؛ مازه؛ بلندی کوه» (لکوک ۱۹۷۹: ۱۵۸)، تالشی خوشابر mēl، تالشی ماسال mēlla «گردن» (حاجت‌پور ۱۳۸۳: ۲۱۲).

۲۶. nūrī فرزندان

> nahūrī* > فارسی میانه naxūrēg «زاده نخستین». g پس‌واکه‌ای پایانی فارسی میانه در فارسی و بختیاری حذف می‌شود، مانند فارسی میانه xānag < بختیاری hōwe «خانه». تبدیل x فارسی میانه در بختیاری به h نیز به‌فراوانی رخ داده است، مانند فارسی میانه xōn < بختیاری hīn «خون»، فارسی میانه naxun < بختیاری nohōw «ناخن». h در بختیاری در جایگاه میان‌واکه‌ای حذف و دو واکه باقیمانده ادغام می‌شوند، مانند čahâr < çâr «چهار»، exom < exâhom «می‌خواهم». این واژه در فارسی به صورت «نخری/نخیری» (فرزند اول) و در لهجه اصفهانی naxrī «فرزند اول» آمده است (تفضلی ۱۳۸۵) و نیز در لری بویراحمدی nârī «فرزند اول» (> nârī* > naxrī)، نایینی naxrī «گوساله دو تا سه‌ساله» (ستوده ۱۳۶۵: ۲۴۵).

جزء نخست واژه را در فارسی میانه مانوی nox «آغاز، اول» و نیز در واژه‌های -nox wīr «انسان نخستین»، -nox-zād «زاده نخستین»، صفت عالی naxwist «نخست» و صفت نسبی naxwēn «نخستین» می‌بینیم (بویس ۱۹۷۷: ۶۳-۶۴). صورت فارسی میانه nox/nax

بازمانده ایرانی باستان *-nahū** «نخست، جلو» است. این معنی را برخی از مثال‌های بالا تأیید می‌کنند. امریک (۱۹۷۱) در توضیحی که در باره برابر ختنی واژه به صورت *-nūha* «نوک، سر» می‌دهد، صورت ایرانی باستان واژه را *-nahūa** و آن را برابر با جزء نخست واژه‌های فارسی «نُهاز» به معنای «بز کوهی» و خوارزمی *nx'w'z* «بز پیشرو گله» می‌داند. جزء دوم هر دو واژه به معنای «بز» و بازمانده ایرانی باستان *-aza** «بز» (اوستایی *-aza*، سنسکریت *-ajā*) است. از سوی دیگر، جزء نخست واژه فارسی میانه و فارسی *naxčīr* «بز کوهی، شکار» (> ایرانی باستان *-nahu-sčarīa**) نیز همین واژه است. *-nahu** به معنی «پیش» و *-sčarīa** صفت است به معنی «شکار کردنی» از ریشه *-skar** «دنبال کردن». از این ریشه در فارسی: شکار، در پارسی *-iškar* «دنبال کردن» و در سغدی *-šk'r-* «دنبال کردن» بازمانده است (گرشویچ ۱۳۷۴).

۲۷. *pataw/partaw*: تاب، تحمل، مقاومت

> پارسی *-pattāw**، ماده مضارع فعل *pattūdan* «تحمل کردن» (بویس ۱۹۷۷: ۷۵)، فارسی میانه *pattūdan*, *pattāy-* «تحمل کردن، تاب آوردن» (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۲۲) > ایرانی باستان *-pati-tāw** *-taū* از ریشه «توانستن». صورت بختیاری واژه به دلیل داشتن *-aw* پایانی بازمانده پارسی است (در باره تحول *āw ← aw* در بختیاری نک: ۱). در صورت *partaw* همخوان *r* احتمالاً به جای یکی از دو همخوان مکرر *tt* افزوده شده است، نمونه این فرایند را در بختیاری در واژه‌هایی مانند *saryez* «سقز» و *marjānī* «مجانی» نیز می‌بینیم. صورت فارسی میانه واژه در فارسی به صورت «پتا» به معنای «تحمل کن، صبر کن» در تک بیتی از ابوشکور بلخی باقی مانده است: «پتا روزگاری برآید بر این / کنم پیش هرکس تو را آفرین» (ابوالقاسمی ۱۳۶۷: ۹۴).

۲۸. *pârīne*: گوساله ماده یکساله

> ایرانی باستان *-parīrinī**، سنسکریت *-paryārīnī-* «گوساله یکساله». این واژه اسم مؤنثی است که از ستاک *-pari-īāra** «یکساله» ساخته شده است. خود این واژه از پیشوند *-pari** «پیرامون» (اوستایی *-pairi*، فارسی باستان *-pariy*) و اسم *-īār** «سال» ساخته شده است: اوستایی *-yār* «سال»، فارسی باستان *-yār* در *-dušyāra* «بدسالی، خشکسالی»،

یونانی *ώρα* «فصل»، گوتی *jēr* «سال»، ژرمنی علیای کهن *jār* «سال» (مایرهفر ۱۹۹۶: ۹۸). در زبان‌های بالتی اسلاوی برابر این واژه عموماً به معنای «بره» باقی مانده است: لیتوانیایی *ėras* «بره»، لتویایی *jērs* «بره»، اسلاوی کلیسایی کهن *jarina* «پشم بره»، روسی کهن *jerę* «بره» (درکسن، ۲۰۰۹: ۴۴).

برابر *pārīne* در برخی از گویش‌های ایرانی چنین است: لری لرستانی *pārīne* (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۵۳)، لری بویراحمدی *pārīna*، خوانساری *pārna* همه به معنای «گوساله یکساله» (اشرفی خوانساری ۱۳۸۳: ۳۴۷)، تالشی *pārne* «گوساله نر دوساله» (ماسالی ۱۳۸۵: ۱۵۹)، کردی و هورامی *pārēna* «گوساله یکساله».

۲۹. *rāz*: ملکه زنبور عسل؛ پیشوا، بزرگمرد

> ایرانی باستان **rāz-* «پادشاه، فرمانروا»، سنسکریت *rāj-* «پادشاه». در اوستایی ریشه *raz-* «مرتب کردن، نظم دادن» را داریم و نیز از همین ریشه اسم *rāzar-* «پادشاهی، فرمانروایی» (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۵۲۶). از ریشه ایرانی باستان در فارسی میانه مانوی *rāz* «سازنده، بنا» (بویس ۱۹۷۷: ۷۸) وجود دارد. برابر واژه در برخی از زبان‌های هندواروپایی نیز دیده می‌شود: لاتینی *rēg-* «پادشاه»، *rēgīna-* «ملکه»؛ ایرلندی کهن *rīge* «پادشاهی»، *rí* «پادشاه» > هندواروپایی آغازین **h₃rēǵ-* (مایرهفر ۱۹۹۶: ۴۴۴).

۳۰. *reng*: گوشه، گنج

> ایرانی باستان **ringa-*، سنسکریت *liṅga-* «نشانه، علامت»، اوستایی *haptō.iringa-* «هفتورنگ (دب اکبر)، دارنده هفت‌نشانه» (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۷۶۷). این واژه اوستایی به صورت *haftōring* به فارسی میانه رسیده است (مکنزی ۱۳۷۳: ۸۳). به دلیل بازبرداشت نادرست سخنگویان زبان از این واژه، آن را ترکیبی از *haft+ōring* دانسته‌اند و *ōring* را از آن جدا ساخته‌اند و این واژه به صورت «اورنگ» به فارسی رسیده است.

۳۱. *rest*: تعفن، بوی بد؛ *restīn*: متعفن، بدبو، گند

restīn صفتی است که از اسم *rest* و پسوند *-īn* ساخته شده است. پسوند *-īn* در

بختیاری صفت دارندگی می‌سازد، مانند: dard «درد» < dardīn «دردمند»؛ mel «مو» < melīn «مودار، پرمو»؛ čerk «چرک» < čerkīn «چرک‌آلود». rest > فارسی میانه rist «مرده، لاشه» (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۳۰) > ایرانی باستان -rista* «مرده»، صفت مفعولی از ریشه *raiθ- «مردن»، اوستایی -irista «مرده»، -raēθ- «مردن، درگذشتن» (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۴۸۰). rist را در جزء نخست واژه فارسی «رستاخیز» (> فارسی میانه ristāxēz > ایرانی باستان -rista.āhaiza*) به معنای «برخاست مرده» نیز می‌بینیم.

۳۲. rīt: لخت، پرکنده، بی‌مو، بی‌پشم، بی‌برگ

این واژه عموماً صفت چیزی است که مو، پشم، پر، برگ یا لباس آن کنده شده است. از این صفت در بختیاری فعل متعدی -rītīn- rītīnīden «کندن پشم، مو یا برگ چیزی، لخت کردن»، و فعل لازم/مجهول -rītehesten- rīteh «کنده شدن پشم، مو یا برگ چیزی، لخت شدن» (در باره ساخت این فعل‌ها نک: طاهری ۱۳۸۵) و نیز صفت rītāl «برهنه» ساخته شده است. در دیگر گویش‌های لری نیز همین واژه با همین معنی و مشتقات وجود دارد: لری لرستانی rīt «برهنه» (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۱۱۱)، لری بویراحمدی rīt «لخت»، rītānāyan «لخت کردن»، rītēsan «لخت شدن». برابر واژه در برخی دیگر از گویش‌های ایرانی نیز دیده می‌شود: خوانساری lit «لخت» (اشرفی خوانساری ۱۳۸۳: ۳۳۰)، آذری کرینگان lūt «برهنه» (ذکاء ۱۳۳۲: ۲۵)، آذری بوین‌زهرا lut «برهنه» (آل احمد ۱۳۷۰: ۱۳۸)، کردی rūt «برهنه»، گویش‌های جنوب خراسان: روئندن. rīt > فارسی میانه *rūd؛ در پهلوی rūdag «برهنه» را داریم که در فصل ۱۷/رد/ویر/ف‌نامه (نک: ژینیو ۱۳۷۲: ۳۴) آمده است. d پایانی فارسی میانه در بختیاری در برخی از واژه‌ها به t تبدیل می‌شود: فارسی میانه ārd < بختیاری ârt «آرد»، فارسی میانه zād < بختیاری zât «زاده، فرزند». ū فارسی میانه نیز در بختیاری عموماً به ī تبدیل شده است: فارسی میانه sūrāg < بختیاری sīlâ «سوراخ»، فارسی میانه angūr < بختیاری angīr «انگور».

rīt > فارسی میانه *rūd > ایرانی باستان -rauta* «کنده شده»، صفت مفعولی از ریشه *rau-*. برابر این ریشه را در بیشتر زبان‌های بالتی اسلاوی می‌بینیم: لیتوانیایی rāuti «بیرون کندن»، لتویایی raut «بیرون کشیدن»، روسی ryt «کندن»، چکی rýti

«کندن»، ایسلندی کهن rýja «کندن پشم» > هندواروپایی آغازین -rouH* (درکسن ۲۰۰۹: ۱۱۵).

۳۳. sil: سوراخ، مقعد؛ silâ: سوراخ

silâ > فارسی میانه sūrāg «سوراخ» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۳۹). g پس‌واکه‌ای پایانی فارسی میانه در بختیاری و فارسی حذف می‌شود: dānāg < بختیاری dōwâ «دانا». ū فارسی میانه نیز در بختیاری به ī تبدیل می‌شود (نک: ۳۲). تحول r به l نیز در بختیاری و بیشتر گویش‌های ایرانی پدیده‌ای معمول است: فارسی میانه arus < بختیاری alūs «سفید»، فارسی میانه sarw < بختیاری sawl «سرو».

بختیاری sil > ایرانی باستان -sūra* «سوراخ»، اوستایی -sūra «سوراخ» (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۵۸۵). فارسی میانه sūrāg که در بختیاری silâ شده است، از -sūr* و پسوند -āg ساخته شده است. برابر sil را در لری لرستانی به صورت sil (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۱۲۹) و در خوانساری به صورت sil هر دو به معنای «ناودان» (آیلس ۱۹۷۶: ۳۸۱) می‌بینیم.

۳۴. sorū: شاخ

> فارسی میانه srū «شاخ» > ایرانی باستان -srūā*, اوستایی -srū-, -svā «شاخ» (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۶۴۷)، فارسی «سُرو» (شاخ)، بلخی bou «ناخن» (سیمز-ویلیامز ۲۰۰۰: ۲۳۵)، ختنی šū (بیلی ۱۹۷۹: ۴۱۰)، لری بویراحمدی sərō «شاخ». برابر این واژه در برخی از زبان‌های هندواروپایی چنین است: لیتوانیایی kárve اسلاوی کلیسایی کهن -krava هر دو به معنای «گاو»، یونانی κεραός «شاخدار»، لاتینی cervus «گوزن» > هندواروپایی آغازین -kōrh₂-ueh₂* (درکسن ۲۰۰۹: ۶۹).

۳۵. šeš: شپش

> فارسی باستان -siš* > ایرانی باستان -spiš* «شپش»، اوستایی -spiš (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۶۲۵)، فارسی میانه spiš همه به معنای «شپش» (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۳۷). sp ایرانی باستان در اوستایی و مادی sp و در فارسی باستان s شده است، مانند اوستایی و مادی -aspa

«اسب»، فارسی باستان -asa؛ اوستایی -spaka «سگ»، مادی -спака (در هرودت)، پارتی -isbag «سگ» < فارسی: «اسبه» به معنای «سگ»، اما فارسی باستان *saka < فارسی میانه -sag «سگ» < فارسی «سگ». در تحول فارسی باستان -siš* به بختیاری -šeš، همگونی پسرو رخ داده و s با š همگون شده است. صورت جنوب غربی واژه را در لری لرستانی -šeš «شپش» (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۱۳۲) و لری بویراحمدی -šeš «شپش» و -šeška «شپش مرغ و گوسفند» نیز می‌بینیم. اما صورت شمال غربی واژه را که -sp ایرانی باستان را حفظ کرده است، در گویش‌های شمال غربی می‌بینیم: خوانساری -ešpiž (اشرفی خوانساری ۱۳۸۳: ۲۲۶)، نایینی -šibiš (ستوده ۱۳۶۵: ۱۷۱)، افتری -espej (همایون ۱۳۷۱: ۱۲۴)، آذری بویرزهرا (آل احمد ۱۳۷۰: ۱۵۳)، آذری هرزنی -espež (کارنگ ۱۳۳۳: ۶۵)، کردی -aspē «شپش»، گویش‌های جنوب خراسان «آشپش»، «پُش».

۳۶. -šēwesten, šēw- به هم خوردن، گیج رفتن

-šēw > فارسی میانه -šēb «گیج شدن، به شتاب رفتن» (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۴۲) > ایرانی باستان -xšuaip/b*، اوستایی -xšvaēwa «لرزان»، فارسی «شیبیدن» به معنای «به هم خوردن»، «شیب» به معنای «تازیان» (چونگ ۲۰۰۷: ۴۵۹). از ریشه ایرانی باستان، این واژه‌ها را در زبان‌های ایرانی میانه داریم: پارتی -āšift «پرشان کردن» (بویس ۱۹۷۷: ۱۶)، سغدی -xwšyp «تازیان» (قریب ۱۳۷۴: ۱۰۸۰۸)، ختنی -kšäv «پرشان کردن» (امریک ۱۹۶۸: ۲۵). مایرهفر (۱۹۹۲: ۴۳۷) فارسی میانه -šēb و برابر آن را در وحی با سنسکریت -kšep «تازیان زدن» هم‌ریشه می‌داند، اما چونگ (همانجا) با رد نظر مایرهفر دو ریشه فعلی ایرانی باستان فرض می‌کند: یکی -xšuaip/b* که فارسی میانه -šēb و برابر آن در دیگر زبان‌های ایرانی را از این ریشه می‌گیرد و دیگری -xšaip* که این را برابر با سنسکریت -kšep می‌داند. پانائینو (۱۹۹۰: ۹۶) نیز در توضیحی که در باره واژه اوستایی -xšvaēwa می‌دهد، دیدگاه مایرهفر را رد می‌کند و نظری مشابه چونگ می‌دهد. برابر این واژه بختیاری در برخی از گویش‌های ایرانی چنین است: هورامی -šēwia, šēwiāy «به هم خوردن» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۰۹)، لری بویراحمدی -šīv, šīvēsan «به هم خوردن»، کردی -šēwānden «به هم زدن».

برابر ریشه ایرانی باستان در زبان‌های بالتی‌اسلاوی و ژرمنی باقی مانده است: لئویایی svàipit «به هم زدن»، نورسی کهن svifa- «خرامان رفتن»، ژرمنی علیای کهن sweifan «پیچ خوردن»، انگلیسی کهن swāpan «گشتن، دور زدن» > هندواروپایی آغازین *k^wsueip- (چونگ: همانجا). نیز بسنجید با: انگلیسی swipe «ضربه زدن»، آلمانی schweifen «پرسه زدن».

۳۷. -šonden, šōw- تکان دادن، حمله ور شدن

> ایرانی باستان -šan* «تکان دادن». ماده مضارع -šōw > ایرانی باستان -šāna*. ایرانی باستان -āna* و فارسی میانه -ān- در بختیاری کوه‌رنگ به -ōw- تبدیل می‌شود، مانند فارسی میانه rān < بختیاری کوه‌رنگ rōw «ران». ماده ماضی -šond > ایرانی باستان صفت مفعولی -šān-ta*، در بختیاری â قبل از nd (> ایرانی باستان *nt) به o تبدیل شده است: فارسی میانه rāndan < بختیاری ronden «راندن». از ریشه ایرانی باستان، این فعل‌ها در زبان‌های ایرانی باقی مانده است: سغدی -šn- (قریب ۱۳۷۴: ۹۳۰۰)، خوارزمی -šny- (صمدی ۱۹۸۶: ۱۹۸)، ختنی -šāñ- به معنای «تکان دادن» (امریک ۱۹۶۸: ۱۲۷)، هورامی -šānāy, šān- «افشاندن» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۰۹). از همین ریشه با پیشوند -abi- در فارسی: افشاندن، و با پیشوند -vi- در پارسی -wišān- «تکان دادن» (بویس ۱۹۷۷: ۹۸) باقی مانده است.

۳۸. -taresten, tar- توانستن

tarest- ماده ماضی جعلی است که از روی ماده مضارع -tar- و پسوند -est- ساخته شده است. -tar > ایرانی باستان -tara*، ماده مضارع از ریشه -tar* «گذشتن؛ چیره شدن»، اوستایی، فارسی باستان و سنسکریت -tar- «گذشتن؛ غلبه کردن». از همین ریشه فعلی در اوستایی ماده مضارع -taurva- وجود دارد، که برابر آن به صورت ماده مضارع -tarw- «غلبه کردن» به فارسی میانه و پارسی (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۴۶؛ گیلن ۱۹۳۹: ۵۶) و -trw- «توانستن» به خوارزمی (صمدی ۱۹۸۶: ۲۰۵) رسیده است. از ریشه ایرانی باستان با پیشوند -ti* در فارسی میانه widardan «گذشتن»، و در فارسی: «گذشتن» و «گذردن» رسیده است. از

میان گویش‌های ایرانی برابر واژه را با این معنا در لری بویراحمدی به صورت tar-، tarēsan «توانستن» می‌بینیم.

۳۹. vandēn, van-: انداختن

> ایرانی باستان *van- «غلبه کردن، پیروز شدن». ماده مضارع van- > ایرانی باستان *vāna-، ماده ماضی vand- > ایرانی باستان *van-ta-، اوستایی و سنسکریت van- «غلبه کردن، پیروز شدن»، فارسی باستان van- «غلبه کردن، فروانداختن، انباشتن» (کنت ۱۹۵۳: ۲۰۶)، فارسی میانه wānīdan «غلبه کردن» (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۵۲). برابر واژه را در برخی از گویش‌های ایرانی با همین معنی می‌بینیم: لری لرستانی vane «انداختن» (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۲۰۳)، نایینی ri-vona «روانداز»، von «بینداز» (ستوده ۱۳۶۵: ۱۴۰، ۲۶۳)، افتری hivonton «انداختن» (همايون ۱۳۷۱: ۴۷).

۴۰. vastēn: افتادن

ماده مضارع این فعل wūft-، ماده مضارع مکمل است، یعنی ریشه ایرانی باستان آن با ریشه ماده ماضی اش متفاوت است. wūft- با افزایش w آغازی معادل oft- ماده مضارع «افتادن» در فارسی است که بازمانده ایرانی باستان *aua-pta- از ریشه pat- «پرتاب کردن» است (نک: حسن‌دوست ۱۳۸۳: ۱۰۳)، اما ماده ماضی vast- > ایرانی باستان *vas-ta-، صفت مفعولی از ریشه *vāh- «ساکن شدن، اقامت کردن»، اوستایی vah- «ساکن شدن»، سنسکریت vas- «ساکن شدن، زندگی کردن»، فارسی باستان ā-vāhana- «جا، مکان» (مایرهفر ۱۹۹۶: ۵۳۱) است. برابر ریشه ایرانی باستان در دیگر زبان‌های هندواروپایی چنین است: هیتی hūes- «زندگی کردن، ساکن شدن»؛ تخاری ب wās «ماندن»، گوتی wisan «ماندن»، ولش (ولزی) میانہ gwest «استراحتگاه» > هندواروپایی آغازین *h₂ues- «اقامت کردن» (بیکس ۱۳۸۹: ۲۲۱). در هورامی فعلی مشابه این داریم به صورت wiz-، wistay «انداختن» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۱۲) که البته به دلیل واکه i بعد از w و نیز همخوان پایانی z در ماده مضارع، نمی‌تواند با بختیاری vastēn از یک ریشه باشد، بلکه با فارسی میانه wistan, wih- «افکندن» (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۶۰) هم‌ریشه است. وهمن و آساطوریان

(۱۹۸۷: ۱۴۳) بختیاری vasten را از ایرانی باستان -ava-pasta* از ریشه pat- «پرتاب کردن» دانسته و آن را با پارتی 'wpst «افتادن» [= فارسی میانه obastan «افتادن»] مقایسه کرده‌اند، که نمی‌تواند درست باشد.

۴۱. wâl: خمیده، خمیده‌گوش

> wâl > wahl > فارسی میانه waxr «خمیده، کج»، پارتی wxr (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۵۵؛ بسنجید با: فارسی میانه taxl < بختیاری tāl «تلخ») > ایرانی باستان -uakra* «خمیده»، صفت از ریشه -uak* «جستن، خیز برداشتن»، سنسکریت -vakrā «خمیده». از ریشه ایرانی باستان -uak* دو فعل زیر در خوارزمی باقی مانده است: ۱. -zwxs «خم شدن، پیچ خوردن» (صمدی ۱۹۸۶: ۲۶۵) > ایرانی باستان -uz-uak-sa*. ۲. -prwxs «احاطه شدن» (همان: ۱۵۶) > ایرانی باستان -pari-uak-sa*. برابر بختیاری wâl را در لری بویراحمدی به صورت vâl «خمیده‌گوش» و در افتری به شکل val «کج» (همایون ۱۳۷۱: ۱۳۳) می‌بینیم.

۴۲. worâ/worya/wor: برخیز، بلند شو

هر سه فعل امر غیر تصریفی‌اند که تنها در همین یک صیغه به کار می‌روند. صورت اصلی این فعل wor است و دو ساخت دیگر از روی این فعل ساخته شده‌اند. به نظر می‌رسد worâ و worya هر دو فعل تمنایی هستند که از wor و شناسه‌های تمنایی سوم شخص مفرد -ya/-â ساخته شده‌اند. در واقع wor ماده مزارع فرض شده و از روی آن فعل مضارع تمنایی ساخته شده است (در باره ساخت و کاربرد فعل تمنایی در بختیاری نک: طاهری ۱۳۸۵).

wor > فارسی میانه awar «بیا، بیا اینجا» (مکنزی ۱۳۷۳: ۴۵) > ایرانی باستان -auar*. این واژه در فارسی میانه قید به معنی «اینجا» نیز هست و در اوستایی نیز به صورت awarə (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۷۶) آمده است که قید است به معنی «اینجا». برابر آن در سنسکریت avār «پایین» نیز قید است. گویا معنای این واژه به تدریج از «اینجا» به «بیا اینجا» و سپس «برخیز» دگرگون شده است. برابر واژه را در برخی از گویش‌های ایرانی نیز می‌بینیم: لری بویراحمدی varī «برخیز»، سیوندی beri/bere «برخیز» (آیلرس ۱۹۸۸: ۳۰۵)، نایینی vor «برخیز، پاشو» (ستوده ۱۳۶۵: ۲۵۸).

۴۳. zedī: صمغ درخت

> فارسی میانه zadūg «صمغ» (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۶۸) > ایرانی باستان -zatū-ka* (در باره حذف g پس‌واکه‌ای پایانی نک: ۳۳؛ در باره تبدیل فارسی میانه ū به بختیاری ā، نک: ۳۲)، سنسکریت -jātu «صمغ». در فارسی این واژه به صورت «ژد» و «ژدو» باقی مانده است. برابر آن را در برخی از گویش‌های ایرانی نیز می‌بینیم: اصفهانی zad «صمغ» (تفضلی ۱۳۸۵)، لری لرستانی ževi «صمغ درخت» (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۱۱۹)، لری بویراحمدی zehī «صمغ درخت»، خوانساری žedī «صمغ» (اشرفی اصفهانی ۱۳۸۳: ۴۰۳). هم‌ریشه واژه در برخی از زبان‌های هندواروپایی چنین است: انگلیسی کهن cwidu «صمغ، رزین»؛ ژرمنی علیای کهن cuti، لاتینی bitu-men «گونه‌ای قیر» (مایرفر ۱۹۹۲: ۵۶۵).

۴۴. zūwāle: آن طرف؛ zīyāle: این طرف

> zūwāle > ze ū āle «از آن طرف». ze حرف اضافه است به معنی «از»، ū ضمیر اشاره است به معنی «آن»، āle اسم است به معنی «سمت، طرف». e با ū ادغام شده و بین zū و āle همخوان میانجی w افزوده شده است. zīyāle > ze ī āle «از این طرف». ze حرف اضافه است، ī ضمیر اشاره است به معنی «این». e با ī ادغام شده و بین zī و āle همخوان میانجی y افزوده شده است (در باره همخوان میانجی در بختیاری، نک: طاهری ۱۳۸۹: ۷۰).

> āle فارسی میانه ālag «سمت، سو» (مکنزی ۱۳۷۳: ۳۶)، فارسی میانه مانوی و پارتی ārag «سمت، سو» (بویس ۱۹۷۷: ۱۴) > ایرانی باستان -arda-ka*، اوستایی -arəda- سنسکریت -árdha- همه به معنای «سمت، طرف» (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۹۳). این واژه در زبان‌های ایرانی شرقی نیز به این شکل باقی مانده است: بلخی αρλο «سمت، طرف» (سیمز-ویلیامز ۲۰۰۰: ۱۸۱)، آسی ærdæg ختنی hala هر دو به معنای «نیمه» (بیلی ۱۹۷۹: ۴۷۰).

منابع

- آل احمد، جلال، ۱۳۷۰، *تات‌نشین‌های بلوک زهرا، تهران*.
ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۶۷، *پنج گفتار در دستور تاریخی زبان فارسی، بابل*.
اشرفی خوانساری، مرتضی، ۱۳۸۳، *گویش خوانساری، تهران*.
ایزدپناه، حمید، ۱۳۸۱، *فرهنگ لری، تهران*.

- بیکس، رابرت، ۱۳۸۹، *درآمدی بر زبان‌شناسی تطبیقی زبان‌های هندواروپایی*، ترجمه اسفندیار طاهری، تهران.
تفضلی، احمد، ۱۳۸۵، «چند واژه اصفهانی»، ترجمه میترا فریدی، *گویش‌شناسی*، دوره ۳، ش ۱ و ۲ (پیاپی ۵)، ص ۲-۶.
- حاجت‌پور، حمید، ۱۳۸۳، *زبان تالشی*، گویش خوشابری، رشت.
حسن‌دوست، محمد، ۱۳۸۳، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، ج ۱، تهران.
ذکا، یحیی، ۱۳۳۲، *گویش کرینگان*، تهران.
رضایی، جمال، ۱۳۷۷، *واژه‌نامه گویش بیرجند*، تهران.
ژینیو، فیلیپ، ۱۳۷۲، *اردویرافنامه*، ترجمه ژاله آموزگار، تهران.
ستوده، منوچهر، ۱۳۶۵، *فرهنگ نایینی*، تهران.
شعار، جعفر و طباطبایی محمود، ۱۳۶۶، *گزیده تاریخ بلععی*، تهران.
طاهری، اسفندیار، ۱۳۸۵، «فعل در گویش بختیاری». *گویش‌شناسی*، دوره ۳، ش ۱ و ۲ (پیاپی ۵)، ص ۸۶-۱۰۸.
- _____، ۱۳۸۹، *گویش بختیاری کوه‌رنگ*، تهران.
قریب، بدرالزمان، ۱۳۷۴، *فرهنگ سغدی*، تهران.
کارنگ، عبدالعلی، ۱۳۳۳، *تاتی و هرزنی*، تهران.
گروشویچ، ایلیا، ۱۳۷۴، «ملاحظات ریشه‌شناسی در باره واژه‌های فارسی مه، نخچیر، بیگانه، و بیمار»، ترجمه بهمن سرکاراتی، *نامه فرهنگستان*، ش ۳، ص ۲۶-۳۲.
- ماسالی، علی، ۱۳۸۵، *زبان تالشی*، *زبان باستانی ایران*، رشت.
مددی، ظهراب، ۱۳۷۵، *واژه‌نامه زبان بختیاری*، اهواز.
مکنزی، دیوید نیل، ۱۳۷۳، *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران.
همایون، همادخت، ۱۳۷۱، *گویش افتری*، تهران.

Bailey, H. W., 1979, *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge.

Bartholomae, Ch., 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.

Benzing, J., 1983, *Chwaresmischer Wortindex*, Wiesbaden.

Boyce, M., 1977, *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9a, Téhéran-Liège.

Cheung, J., 2007, *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden.

Derksen, R., 2009. *The Online Database of the Baltic Inherited Lexicon*, Available at: <http://iiiasnt.leidenuniv.nl/ied/>

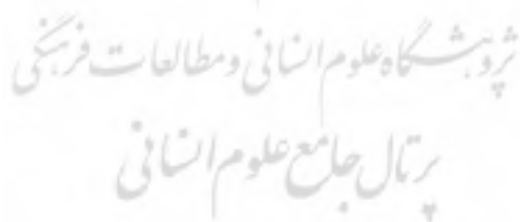
Eilers, W., 1976, *Westiranische Mundarten aus der Sammlung Wilhelm Eilers*. Bd. I: *Die Mundart von Chunsar*, Wiesbaden.

_____, 1988, *Westiranische Mundarten aus der Sammlung Wilhelm Eilers*, Bd. III: *Die Mundart von Sīvānd*, Wiesbaden.

Emmerick, R., 1968, *Saka Grammatical Studies*, London.

_____, 1971, "Four Khotanese Words," *Asia Major* 16/1-2, pp. 61-68.

- Ghilain, A., 1939, *Essai sur la langue parthe*, Louvain.
- HENNING, W. B., 1937, "A List of Middle Persian and Parthian Words," *BSOAS IX*, pp. 79-92.
- KENT, R. G., 1953, *Old Persian*. New Haven,.
- LECOQ, P., 1979, *Le dialecte de Sivand*, Wiesbaden.
- MACKENZIE, D. N., 1966, *The Dialect of Awroman*, København.
- MATASOVIĆ, R., 2009, *The Online Database of an Etymological Lexicon of Proto-Celtic*. Available at:
<http://iiisnt.leidenuniv.nl/ied/>
- MAYRHOFER, M., 1992, 1996, 2001, *Etymologisches Wörterbuch des Altindischen*. I-III, Heidelberg.
- PANAINO, A., 1990, *Tištrya*, part 1, Roma.
- POKORNY, J., 1949-1960, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch* I-II. Bern.
- SAMADI, M., 1986, *Das chwaresmische Verbum*, Wiesbaden.
- SCHWARTZ, M., 2008, "Iranian *1, and some Persian and Zaza Etymologies," *Iran and Caucasus*, pp. 281-287.
- SIMS-WILLIAMS, N., 2000, *Bactrian Documents from Northern Afghanistan*, London.
- VAHMAN, F. and ASATRIAN, G., 1987-1991, *West Iranian Dialect Material*, I-II, Copenhagen.
- , 2004, "Iranian Notes," *The Spirit of Wisdom, Essays in Memory of A. Tafazzoli*, California.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی